

تحلیل قضایای منفصله منطق خواجه نصیرالدین طوسی

احمد فقیه*

چکیده

بی تردید فهم دقیق شرطیات منفصله منطق قدیم، تأثیر بسزایی در تحلیل درست گزاره‌های فلسفه اسلامی و استنتاج‌های منطق سینوی دارد. این مقاله با واکاوی اجمالی اقسام منفصلات از منظر برخی منطق‌دانان قرن هفتم، می‌کوشد نظام فکری حاکم بر قضایای منفصله را استخراج و تبیین کند. این تحقیق با نشان دادن ناکارآمدی تفسیر شرایط صدق و کذب قضایای منفصله «منطق کاتبی»، به این نکته می‌رسد که راهبرد «عقل حادی‌عشر» راهبردی دقیق، منسجم و تام است. از این رو، درباره شرایط قضایای سازنده منفصلات، تفسیری نو از متن خواجه نصیرالدین طوسی بیان خواهد شد؛ تفسیری که نه تنها با بسیاری از استنتاج‌های خواجه سازگار است، بلکه قابلیت نمادین‌سازی منفصلات را در حوزه منطق جدید نیز فراهم می‌آورد. در ادامه، به بررسی پیامدهای یکسان‌انگاری منفصلات جزئی مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو، برآمده از تعریف منفصله جزئی منطق‌دانان مسلمان اشاره می‌کنیم. تفسیر «سالبه منفصله به سلب انفصال» از دیگر یافته‌های این مقاله است و از آن رو مهم می‌نماید که لطف‌الله نبوی در تصحیح فرمول رشر، تصویر سالبه منفصله را انفصال سلب معرفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: منفصله عنادیه، منفصله جزئی، مانعة‌الجمع، مانعة‌الخلو، حقیقه، سور منفصله، سلب انفصال.

* استاد حوزه علمیه قم. (seyyed.ahmad.faghih@gmail.com)

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۸/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۱۴)

قضایای شرطی مورد استفاده فلسفه اسلامی و دیگر علوم عقلی، نوعاً گزاره‌های کلی لزومی هستند. مطابق قاعده تلازم بین این دسته از قضایای لزومی و قضایای منفصله عنادی، ارتباط تنگاتنگ و انفکاک‌ناپذیری وجود دارد. این خود دلیلی آشکار بر خوانش دقیق منفصلات است. از آنجا که کتاب *اساس الاقتباس* در زمینه شرطیات، کتابی است محققانه و عالمانه که عمق بصیرت و نفوذ اندیشه طوسی را در مسائل منطقی آشکار می‌کند و شامل نکات بکر و بدیعی است که شایسته است در سطح محافل علمی جهانی عرضه و اظهار شود، ما نیز در بیان منفصله بیشترین نظرگاه خود را به دیدگاه منسجم محقق طوسی معطوف کرده، از این اثر ارزشمند بهره خواهیم برد. البته از سوی محققان در زمینه تفسیر سوره شرطیات منطق طوسی بحث‌های تطبیقی فراوانی صورت گرفته است؛ اما از منظر نگارنده هیچ‌یک وافی به مقصود نبوده است و در تحلیل بسیاری از استنتاج‌های منتج منطق طوسی به بن‌بست می‌رسد.

قسمت اعظم این مقاله به تبیین شرایط اطراف شرطیات منفصله منطق طوسی اختصاص یافته است. در این مسیر مؤلف ابتدا به ناکارآمدی شرایط صدق و کذب قضایای منفصله ارائه شده از سوی پیروان کاتبی اشاره، و سپس راهکار عقل حادی عشر در برون‌رفت از بن‌بست مزبور را بیان می‌کند.

پیام مهم دیگر این نوشتار تفسیر سالبه منفصله به سلب انفصال است. این از آن رو مهم جلوه کرده است که لطف‌الله نبوی در تصحیح فرمول رشر، تصویر سالبه منفصله را انفصال سلب معرفی می‌کند.

از تلازم بین سالبه عنادیه و نقیضه موجبیه آن، برای نشان دادن «هم‌سویی سلب انفصال با نقیض انفصال» و «تولید منفصلات سالبه منطق طوسی» نیز بحث می‌شود. از دیگر نکات برجسته این مقاله، می‌توان به بررسی پیامدهای یکسان‌انگاری منفصلات جزئی مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو اشاره کرد؛ یکسان‌انگاری‌ای که برآمده از تعریف منفصله جزئی منطق دانان مسلمان است.

تعریف منفصله در منطق طوسی

به گزارش طوسی، از منظر ابهری، منفصله قضیه‌ای است که در آن به تنافی یا سلب تنافی جزایش در صدق و کذب، حکم می‌شود (طوسی، ۱۳۸۵: ۱۷۷) این تعریف در بردارنده منفصله عنادی، اتفافی و مطلقه می‌باشد (همان). پیروان ابهری تفکیک منفصله عنادی و اتفافی را در نحوه تنافی ذاتی و غیرذاتی‌شان می‌دانند (رازی، ۱۳۸۴: ۳۰۵).

محقق طوسی به‌رغم آگاهی از تعریف فوق، تصریح می‌کند که منفصلات موجب، خالی از عناد نیستند^۱ (طوسی، ۱۳۶۷: ۱۲۱) و در جایی دیگر می‌نویسد: «منفصلات سالبه مستلزم هیچ منفصله موجب‌ای نیستند؛ چراکه سالبه منفصله، احتمالات دیگری را شامل است که خالی از اعتبار عنادند»^۲ (همان: ۱۱۹). از این رو، مطابق دیدگاه طوسی انفصال، خالی از عناد نیست.

در تأیید مطلب فوق می‌توان گفت که محقق طوسی در مقام تبیین شرطی منفصله، منفصله را نیز به گونه‌ای توصیف کرده که در بردارنده اتفافی نباشد (همان: ۶۹-۷۰). همچنین از منظر طوسی اگر میان دو قضیه، ثبوتاً یا نفیاً، مصاحبت و معاندتی اعتبار نشود، تألیف بدون فایده است (همان). وی نیز از جنبه دیگر به خواننده تذکار می‌دهد که اگر در برخی موارد می‌بینیم از لفظی استفاده شده که از آن عناد فهمیده می‌شود، ولی موضع استعمال، موضعی نیست که عناد داشته باشد، باید آن را از باب مجاز و توسع لغوی محسوب کرد (همان: ۷۹). بنابراین در آثار طوسی منفصله موجب محکوم به عناد است و نمی‌توان آن را بر اتفاق یا معنایی اعم از عناد و اتفاق حمل کرد.

۱. «... اما در متصلات موجبه مطلق را که اعتبار لزوم نکنیم منفصلات موجب لازم نتواند بود چه انفصال بی‌عناد نباشد...»

۲. دلیلی که محقق طوسی در عبارت فوق ذکر می‌کند، در بردارنده این معناست: سالبه منفصله (یا همان سلب انفصال) شامل قضایایی است که خالی از عنادند؛ بنابراین نمی‌توان از منفصله سالبه، منفصله موجب را که متضمن عناد است، استنباط کرد.

اقسام منفصله و شرایط سازه‌های آن از منظر طوسی

خواجه نصیرالدین طوسی در آغاز این بحث مهم و ابتکاری، ابتدا عناد تام و ناقص را از یکدیگر تفکیک می‌کند. عناد تام به گونه‌ای است که مقدم و تالی، نه می‌توانند با همدیگر اجتماع کنند و نه ارتفاع هر دو ممکن است. «منفصله حقیقی» و «منفصله مانعة‌الجمع و الخلو» نام‌های دیگر آن هستند. عناد ناقص یا غیرحقیقی، همان است که در قالب قضایای مرکبی چون «مانعة‌الجمع تنها» و «مانعة‌الخلو تنها» رخ می‌نماید و به ترتیب، عبارت است از قضیه‌ای که در آن فقط اجتماع مقدم و تالی یا فقط ارتفاع آن، ممکن نیست. منشعب شدن عناد به این اقسام، از آنجا ناشی می‌شود که هرگاه تقسیمی بین نفی و اثبات متردد باشد، هر منفصله‌ای که از آن اقسام یا از آنچه مساوی آن اقسام است، پدید آید، مانعة‌الجمع و الخلو خواهد بود. ... اما اگر به جای یکی از اقسامی که متردد بین نفی و اثبات است، چیز دیگری قرار دهیم که مساوی نباشد یا آن چیز، خاص‌تر از آن قسم باشد یا عام‌تر، صورت اول، تنها قضیه منفصله مانعة‌الجمع و صورت دوم، تنها قضیه منفصله مانعة‌الخلو خواهد بود (همان: ۷۷). در یک نام‌گذاری دیگر به منفصله غیرحقیقی، منفصله مرکب، و به منفصلاتی که با منفصله حقیقیه منافاتی ندارد، عنوان بسیطه، اطلاق شده است (همو، ۱۴۰۸: ۱۸).

اکنون مدعای مؤلف این است که چون امر محال یا ضروری (به حسب تصور متصورری یا نفس‌الامر) قابلیت تردید ندارد، نمی‌تواند طرف تقسیمی قرار گیرد که متردد بین نفی و اثبات است. بنابراین گزاره‌هایی از قبیل «یا این عدد زوج نیست یا این عدد به دو متساوی قابل تقسیم است»، «یا این شخص حیوان است یا این شخص انسان نیست» و «یا این شخص حیوان نیست یا این شخص انسان است»، به ترتیب، منفصله حقیقی، مانعة‌الخلو مرکب و مانعة‌الجمع مرکب هستند، اما نمی‌توان پذیرفت که گزاره‌های مشابهی چون «یا پنج زوج نیست یا پنج به دو متساوی قابل تقسیم است»، «یا زید حیوان است یا زید انسان نیست» و «یا زید حیوان نیست یا زید انسان است»، از منظر طوسی منفصله حقیقی، مانعة‌الخلو مرکب و مانعة‌الجمع مرکب باشند؛ زیرا اولاً

تردیدی در اطراف آنها به لحاظ صدق و کذب نیست تا تقسیم سازنده انفصال، یعنی تقسیمی که اطرافش متردد باشد، رخ دهد؛ ثانیاً در منطق طوسی پذیرش قضایای فوق به عنوان قضیه منفصله با دیگر قواعد منافات دارد؛ برای نمونه اگر بپذیریم قضیه «دائماً یا پنج زوج نیست یا به دو متساوی قابل تقسیم است» منفصله حقیقه است، ضرورتاً باید حکم کنیم گزاره «همیشه اگر پنج زوج است، به دو متساوی قابل تقسیم است» به نحو ایجاب کلی لزومی صادق است؛ و حال آنکه به تصریح طوسی چنین نیست (طوسی، ۱۳۶۷: ۹۴).^۱ بنابراین از منظر طوسی مؤلفه‌های منفصله عنادی، یا در نفس الامر امکان خاص است یا به حسب تصور متصور.

معيار حصول ارزش منفصلات منطق اسلامی

خلاصه راهی که پیروان ابهری و کاتبی می‌روند، چنین است: علت تقسیم منفصله به این اقسام، در نحوه تنافی دو جزء در صدق و کذب است؛ بدین شیوه که اگر تنافی فقط در صدق باشد، مانعة الجمع، و اگر فقط در کذب باشد، مانعة الخلو، و اگر هم در صدق و هم در کذب باشد، حقیقه است (رازی، ۱۳۸۴: ۲۹۹). از نظر آنها، منفصله حقیقه در صورتی صادق است که یکی از اطراف، صادق و دیگری کاذب باشد و چنانچه هر دو صادق یا هر دو کاذب باشد، منفصله، کاذب خواهد بود. منفصله مانعة الجمع، در صورتی صادق است که هر دو طرف کاذب یا یکی صادق و دیگری

۱. طوسی در آدرس ذکرشده، لزوم قضیه غیرمسوره «اگر پنج زوج است، به دو متساوی قابل تقسیم است» را به حسب عروض و لحوق حال کاذب، صادق می‌داند. وی در آنجا تصریح می‌کند که اگر يك امر ممتنع بر مقدم عارض و لاحق شود، باعث می‌شود مقدم، مستلزم امر لازم خود نشود؛ مثلاً در نمونه فوق، پنج نمی‌تواند منقسم شود. از این رو، در ادامه، جهت تبیین این مطلب که این دسته از قضایای موجبه لزومیه صلاحیت سور کلی را ندارند، چنین حکم می‌کند: عموم اوقات و احوالی که ممتنع نباشند، مقتضی کلیت قضیه هستند. با این توضیحات روشن شد که آن دسته از احوالی که ممتنع باشند (مانند مثال فوق)، به صورت لزومیه کلی نمی‌توانند صادق تلقی شوند. از این رو، از منظر طوسی گزاره «اگر پنج زوج است، به دو متساوی قابل تقسیم است» به نحو ایجاب کلی لزومی، صادق نیست.

کاذب باشد مانند «یا زید درخت است یا سنگ» و «یا زید انسان است یا سنگ»؛ مانعة‌الخلو نیز وقتی صادق است که هر دو طرف صادق یا یکی صادق و دیگری کاذب باشد، مانند «یا زید درخت نیست یا سنگ نیست» و «یا زید انسان نیست یا سنگ نیست» (رازی، ۱۳۸۴: ۳۱۱-۳۱۲؛ بی تا: ۲۰۷).

چنین است که کشف می‌کنیم، به‌رغم دقت‌های منطقی و قابل‌تحسین کاتبی در حملیات (نبوی، ۱۳۸۱: ۴۳-۹۴)، معیاری که کاتبی و پیروانش در اینجا برای حصول ارزش منفصلات برمی‌شمرد، در گزاره‌هایی با اطراف محتمل الصدق و الکذب، از قبیل منفصله‌ عنادی «یا زید نمی‌نویسد یا دستش می‌جنبد» (طوسی، ۱۳۶۷: ۱۲۰) و منفصلات غیرعنادی «اما آن یجیء زید او عمر» (فارابی، ۱۴۰۸: ۴۵۰) و «لقیمت إما زیدا و إما عمرواً» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۲۴۵) به بن‌بست می‌رسد و ثمربخشی همه آن کوشش‌های بعدی را، به فرض استحکام، مورد تردید قرار می‌دهد. اما طوسی در چگونگی تعلق صدق و کذب به قضایای شرطیه منفصله و اجزای آن، همه تلاش خود را در پای توجیه این مدعا به کار می‌برد که سخن از «امکان صدق و کذب»، به جای «صدق و کذب»، شایسته‌تر است:

در منفصله بعضی از اجزا به همه حال کاذب بود. و در منفصله مانعة‌الجمع، ممکن بود که همه اجزا کاذب بود، و در منفصله مانعة‌الخلو یا مانع هر دو، لا محاله بعضی اجزا صادق بود. چه قسمت متردد میان نفی و اثبات از صادق و کاذب خالی نبود و این دو منفصله بر آن قسمت مشتمل هستند (طوسی، ۱۳۶۷: ۸۲).

ما نیز همسو با طوسی برآنیم که در منفصله عنادیه اعم از حقیقیه، مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو، بعضی از اجزا صادق و بعضی از اجزا کاذبند؛ زیرا اولاً به تصریح وی در منفصله، برخی از اجزا همواره کاذب است و ازاین‌رو، همه اطراف نمی‌تواند ضروری‌الصدق باشد؛ و ثانیاً وقتی چیزی را به نفی و اثبات مردد می‌کنیم، یا اثبات صادق است و نفی کاذب یا بالعکس. به خوبی روشن است که این استنباط با مواصلة کلام وی ناسازگار نیست؛ زیرا او بر خلاف کاتبی و رازی، در ادامه از امکان کذب همه

اجزا در مانعةالجمع سخن گفته است و امکان کذب همه اجزا، به معنای کذب همه اجزا نیست.

بنا بر تحقیقی که داشتیم نه تنها در آثار طوسی، بلکه در نوشته‌های بوعلی نیز مثال‌هایی از سنخ نمونه‌های قطب رازی، مبنی بر اینکه منفصله عنادیه پذیرای اطراف ضروری الصدق و الکذب باشد، نیامده و گویا علامه حلی، شاگرد خواجه نصیر، در شرح این عبارات کاتبی دچار تردید شده و مطلب را ادامه نداده است (حلی، ۱۴۱۲: ۲۸۲). بنابراین حق آن است که این بار مؤکداً دیدگاه طوسی را در تبیین منفصله عنادیه و اقسام آن بپذیریم و بدون هیچ تردیدی حکم کنیم که اطراف منفصله موجب عنادیه، یا در نفس الامر امکان خاص است یا به حسب تصور متصوری. شاهدهی دیگر بر این ادعا آن است که وی گزاره‌هایی با اطراف ضروری الصدق یا ضروری الکذب را در زمره قضایایی قرار می‌دهد که سلب عناد آن آشکار است:

اما سلب عناد در یکی از سه حال تواند بود: الف- آنکه قضایا همه صادق باشد، پس عناد مسلوب بود، مثلاً چنین نیست که پنج فرد یا منقسم نبود به دو مساوی؛ ب- آنکه هر دو کاذب باشد و هم عناد مسلوب بود، مثلاً چنین نبود که انسان یا حجر بود یا شجر (طوسی، ۱۳۶۷: ۹۷).

به استناد همین عبارت، می‌توان حکم کرد که سازه‌های سالبه منفصله، بر خلاف موجب، مشروط به امکان خاص نفس الامر یا تصویری نیستند.

نکته دیگر اینکه منطق طوسی به دلیل بی‌فایده دانستن گزاره اتفاقی و منفصله مطلقه (طوسی، ۱۳۸۵: ۱۷۷)، از شرایط صدق و کذب آن، بحثی به میان نیاورده است. اما با تفکیک منفصلات مزبور از حیث محتمل یا ضروری الصدق و الکذب بودن اطراف، می‌توان معیاری نزدیک به آرای طوسی معرفی کرد. توضیح آنکه در مواردی که اطراف منفصله اتفاقی، ضروری الصدق یا ضروری الکذب است، همان تحلیل کاتبی را برای ارزش منفصلات اتفاقی می‌پذیریم (رازی، ۱۳۸۴: ۳۱۱-۳۱۲؛ بی تا: ۲۰۷)؛ اما در حالتی که اطراف محتمل الصدق و الکذب است، حقیقه اتفاقیه را زمانی صادق می‌دانیم که

به رغم امکان اجتماع یا امکان ارتفاع، اجتماع و ارتفاع اطراف رخ ندهد؛ مانعةالجمع مرکب اتفاقی نیز در صورتی صادق است که به رغم امکان اجتماع یا امتناع ارتفاع، اجتماع اطراف رخ ندهد، اما ارتفاعش اتفاق بیفتد. مانعةالخلو نیز عکس مانعةالجمع است. بنابراین منطق طوسی، بر خلاف منطق کاتبی و پیروانش، در ارائه ارزش گزاره‌هایی با اطراف محتمل الصدق و الکذب، به بن بست نمی‌رسد.

تاکنون روشن شد که منطق طوسی، بر خلاف منطق کاتبی و پیروانش، اولاً منفصلهٔ موجب را محکوم به عناد کرده است و هرگز آن را بر اتفاق یا معنایی اعم از عناد و اتفاق، حمل نمی‌کند؛ و ثانیاً اطراف چنین منفصلاتی را، بر خلاف سالبهٔ آن، مشروط به امکان خاص نفس الامری یا تصویری می‌داند. رعایت این نکات در منفصلات مسورهٔ مورد استفاده در علوم، بسیار حائز اهمیت است. در ادامه نشان داده می‌شود که منفصلهٔ سالبهٔ طرح شده از سوی طوسی، متضمن معنای سلب انفصال و متلازم با نقیض منفصلهٔ موجب آن است. پس از تبیین این موضوع، منفصلات جزئی را بررسی می‌کنیم.

ارزیابی دیدگاه نبوی در تبیین سالبهٔ منفصله

از سوی طوسی (طوسی، ۱۳۶۷: ۶۹-۷۰، ۹۷، ۹۹ و ۱۲۲) و دیگر منطق‌دانان (حلی، ۱۳۷۱: ۴۰؛ رازی، ۱۳۸۴: ۲۲۸-۲۲۹ و ۳۰۸) سالبهٔ منفصله، تنها به سلب انفصال تفسیر شده است. با وجود این، لطف‌الله نبوی به استناد تناظر بین متصله و منفصله، سالبهٔ منفصله را به شرح زیر محکوم به انفصال سلب کرده است:

در منطق شرطیهٔ ابن‌سینا اگر دو قضیهٔ متصله و منفصلهٔ مانعةالخلو در کمیت و کیفیت و یکی از طرفین، وحدت داشته باشند و نقیض مقدم شرطیهٔ متصله، طرف دوم منفصله قرار گیرد، این دو قضیه معادل هم تلقی می‌شوند؛ ... و برای اینکه معادلهٔ مزبور منطقاً برقرار باشد، باید منفصلهٔ سالبه به صورت $(Pt \sim Qt)$ [انفصال السلب] فرمول‌بندی شود...؛ برای یافتن مثالی صادق در زبان طبیعی که سلب را در ناحیهٔ تالی منفصله نشان دهد، یکی از بهترین روش‌ها همان است که توسط منطق‌دانان مسلمان در قرون پیشین، مورد شناسایی قرار گرفته است؛ یعنی «تشکیل منفصلهٔ مانعةالخلو از مفهوم عام و نقیض خاص»؛ به عنوان مثال «همیشه حسن یا

آسیایی است یا ایرانی نیست» ... که شرطیه سالبه معادل و متناظر آن، عبارت است از $(\sim Pt \pm \sim Qt)$ ؛ یعنی «همیشه اگر حسن آسیایی نباشد، ایرانی نیست» که صدق آن واضح و روشن است (نبوی، ۱۳۸۱: ۱۰۸).

دلیل وی در تبیین سالبه منفصله به انفصال سلب کاملاً ناموجه است؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، بین منطق‌دانان نسبت به تفسیر سالبه منفصله اختلافی نیست؛ ثانیاً هیچ‌یک از منطق‌دانان اسلامی قضایایی از سنخ «همیشه حسن یا آسیایی است یا ایرانی نیست» و «همیشه اگر حسن آسیایی نباشد، ایرانی نیست» را به عنوان سالبه تلقی نکرده‌اند؛ و ثالثاً استناد به برقراری تلازم بین متصله لزومیه و منفصله مانعة‌الخلو، با غفلت از این نکته صورت گرفته که این تلازم و تعاکس، همواره بین دو موجه است (طوسی، ۱۳۶۷: ۱۲۰) و سالبه منفصله در قوه هیچ منفصله (همان: ۱۱۹) و متصله‌ای نیست (همان: ۲۶۴).

بیان دیدگاه طوسی در تلازم بین سالبه عنادیه و نقیض موجهه آن

محقق طوسی نقیض منفصله را به گونه‌ای تبیین کرده که می‌توان نوعی هم‌ارزی بین سالبه عنادیه و نقیض موجهه آن، برقرار کرد:

و أما فی الشرطیات فیعتبر بعد الاختلاف كيفاً و كمأ أن تكون السالبة فی اللزومية سالبة اللزوم و فی الاتفاقیة سالبة الاتفاق و فی العنادیة الحقیقیة السالبة التي یصدق معها إمكان الجمع و الخلو بالإمكان العام^۱ علی سبیل منع الخلو دون الجمع. و فی مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو البسیطین أعنی الشاملتین للحقیقیة إمكانهما العام فقط. و فی المركبتین أعنی اللتین لا یشملانها إما ذلك الإمكان و إما منع الآخر علی سبیل منع الخلو دون الجمع أيضاً (همو، ۱۴۰۸: ۲۶-۲۵).

این عبارت، گویای آن است که نقیض موجهه کلی عنادیه حقیقیه، سالبه جزئی است که امکان جمع، امکان خلو و یا امکان جمع و خلو با هم هست، اما خالی از این دو امکان نیست.

۱. ذکر این نکته لازم است که عدم استحاله و امکان عام مزبور می‌تواند به حسب تصور متصور نیز باشد.

نقیض مانعةالجمع یا مانعةالخلو بسیط کلی در حالت ایجابی، به ترتیب سالبه جزئی است که در آن، فقط امکان جمع یا امکان خلو باشد. نقیض موجب کلی مانعةالجمع مرکب، سالبه ای است جزئی که امکان اجتماع دو جزء در صدق، امتناع اجتماع آنها در کذب، و یا هم امکان اجتماع دو جزء در صدق و هم امتناع اجتماع آنها در کذب هست؛ اما خالی از این موارد نیست. نقیض موجب کلی مانعةالخلو مرکب، نیز سالبه جزئی است که امکان اجتماع دو جزء در صدق، امتناع اجتماع آنها در کذب، و یا هم امکان اجتماع دو جزء در صدق و هم امتناع اجتماع آنها در کذب هست؛ اما خالی از این موارد نیست.

طوسی در *تعديل المعيار* درباره سلب عناد نیز همین تفسیر را بیان کرده است (طوسی، ۱۳۸۵: ۱۷۹). با این وصف، چون منفصلة سالبه، همان سلب انفصال و سلب انفصال نیز متلازم با نقیض ایجاب آن (با اختلاف در کم) است، پس منفصلة سالبه، نقیض منفصلة موجب آن است.

بررسی منفصلات جزئی عنادی در حالت ایجابی

تا جایی که صرف تعریف مطرح است، چنین به نظر می‌رسد که محقق طوسی، منفصلة جزئی مانعةالجمع را منفصلة ای می‌داند که در برخی احوال، امکان جمع دو طرف نباشد. غیرممکن بودن خلو اطراف در منفصلة مانعةالخلو جزئی نیز ناظر به برخی از احوال شده است (همو، ۱۳۶۷: ۸۶ و ۹۷). با این وصف، قضیه «گاهی این شیء یا حیوان است یا انسان» هم مانعةالجمع جزئی است و هم مانعةالخلو جزئی؛ زیرا در حالتی که شیء مزبور واجد صفت نطق نباشد، جمع حیوان و انسان، محال است؛ و در حالت اتصاف به صفت نطق، محال است که لایحیوان و لایانسان اجتماع کنند. این نکته در تمام منفصلات جزئی مانعةالخلو و مانعةالجمع جریان دارد. بنابراین وفق تعریف منفصلة جزئی طرح شده از سوی طوسی هر مانعةالجمع جزئی، مانعةالخلو جزئی خواهد بود و برعکس.

تحلیل فوق، در مواردی با قواعد بیان شده منطق دانان سازگار نیست. اولین موضع

در بیان انتاج قیاس مرکب از مانعة الجمع و مانعة الخلو ظهور می کند:

قیاس مرکب از مانعة الجمع و مانعة الخلو، مانعة الجمعی است از عین جزء مقدمه مانعة الجمع و نقیض جزء مقدمه دیگر؛ و نیز مانعة الخلو است از نقیض جزء مقدمه مانعة الجمع و عین جزء مقدمه دیگر. اگر دو مقدمه کلی باشند، نتیجه کلی است؛ و در غیر این صورت، جزئی (همو، ۱۴۰۸: ۴۳).

مطابق دستور فوق، قیاس متشکل از مانعة الجمع جزئی «گاهی یا الف ب است یا ج د است» و مانعة الخلو کلی «دائماً یا ج د است یا ه ز است»، نتیجه مانعة الجمع جزئی «گاهی یا الف ب است یا ه ز نیست» را در بر دارد. نیک روشن است که نه تنها محقق طوسی قضیه اخیر را مانعة الخلو جزئی معرفی نکرده، بلکه در صدد بیان نتیجه مانعة الخلو جزئی دیگری بوده است. بنابراین صرف نظر از درستی یا نادرستی معیار فوق می توان حکم کرد که در نظر طوسی این گونه نیست که هر مانعة الجمع جزئی، مانعة الخلو جزئی است و برعکس. وی همین تفکیک را در اساس الاقتباس نیز متذکر شده است:

اگر قیاس، مرکب از دو صنف متفاوت باشد، بعد از اسقاط جزء مکرر، جزء باقی از یک مقدمه، خاص تر از جزء باقی از مقدمه دیگر خواهد بود. بنابراین از عین خاص و نقیض عام منفصله مانعة الجمع، و از نقیض خاص و عین عام منفصله مانعة الخلو تشکیل می شود...؛ و تشکیل قیاس از یک کلی و یک جزئی، ممکن است (همو، ۱۳۶۷: ۲۶۳).

معیارهای فوق در جایی که یکی از دو مقدمه، جزئی باشد، دقیق نیست؛ زیرا مطابق دستور تجرید المنطق، نتیجه قیاس مرکب از دو مقدمه «گاهی این شیء ناطق است یا حیوان» [مانعة الجمع جزئی] و «دائماً این شیء حیوان است یا لایانسان» [مانعة الخلو مرکب] عبارت است از: «گاهی این شیء ناطق است یا انسان». این نتیجه به دلیل تساوی مقدم و تالی، شرایط مانعة الجمع جزئی و مانعة الخلو جزئی را دارا نیست. معیار اساس الاقتباس را نیز به دلیل تباین کلی بین ناطق (جزء باقی مقدمه اول) و لایانسان

(جزء باقی مقدمه دوم)، نمی‌توان در چنین قیاس‌هایی اعمال کرد.^۱ موضع دیگر در قیاس مرکب از دو موجبه مانعة‌الجمع با تبدیل مقدمات قیاس به متصله لزومیه حاصل می‌شود. توضیح آنکه به نقل از علامه حلی، متأخران با تبدیل مقدمات قیاس مزبور به متصله، لزومیه جزئی را که مرکب از نقیض دو طرف است، نتیجه می‌گیرند (حلی، ۱۳۷۱: ۱۵۸). وی پس از پی‌گیری روش آنها، متصله به‌دست‌آمده را به منفصله مانعة‌الخلو جزئی متشکل از عین یکی از دو طرف متصله و نقیض طرف دیگر یا منفصله مانعة‌الجمع جزئی که ترکیب آن عکس مانعة‌الخلو مزبور است، برمی‌گرداند (همان). بنابراین حلی نیز بین منفصله مانعة‌الجمع جزئی و مانعة‌الخلو جزئی، تفکیک کرده است.

۱. می‌توان معیار محقق طوسی را بدین شرح تصحیح و تکمیل کرد:

الف) در حالتی که تمایزی بین منفصلات جزئی عنادی قائل نباشیم، معیار فوق به این صورت قابل ارائه است: در قیاس مرکب از دو صنف متفاوت با مقدمه‌های کلی، بعد از اسقاط جزء مکرر، جزء باقی از يك مقدمه، خاص‌تر از جزء باقی از مقدمه دیگر خواهد بود. بنابراین از عین خاص و نقیض عام مانعة‌الجمع کلی، و از نقیض خاص و عین عام، مانعة‌الخلو کلی تشکیل می‌شود؛ نتیجه این قیاس، از حیث مرکب یا بسیط بودن، تابع اخس مقدمتین است (منفصله بسیط، اخس از سایر قضایا در نظر گرفته می‌شود). قیاس مرکب از منفصله حقیقیه و مانعة‌الجمع (یا مانعة‌الخلو) و دارای یک مقدمه جزئی، نتیجه جزئی‌ای می‌دهد که یا مانعة‌الجمع است و یا مانعة‌الخلو، و از نقیض یکی از دو جزء باقی‌مانده و عین جزء دیگر تشکیل می‌شود. اما در سایر قیاس‌های مرکب از دو صنف، بعد از اسقاط جزء مکرر، اگر جزء باقی از يك مقدمه، خاص‌تر از جزء باقی از مقدمه دیگر باشد، از عین خاص و نقیض عام مانعة‌الجمع جزئی، و از نقیض خاص و عین عام منفصله مانعة‌الخلو جزئی تشکیل می‌شود؛ و در غیراین صورت، منتج نیست.

ب) در حالتی که بین منفصلات جزئی عنادیه تفاوت و تمایز قائل باشیم، ضمن اختصاص معیار اساس‌الاعتباس به کلیات، بدین شرح به تصحیح و تکمیل آن می‌پردازیم:

در قیاس مرکب از دو صنف متفاوت (اصناف منفصله عبارتند از: حقیقیه، مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو) با مقدمه‌های کلی، بعد از اسقاط جزء مکرر، جزء باقی از يك مقدمه، خاص‌تر از جزء باقی از مقدمه دیگر خواهد بود. بنابراین از عین خاص و نقیض عام، مانعة‌الجمع کلی، و از نقیض خاص و عین عام، مانعة‌الخلو کلی تشکیل می‌شود؛ نتیجه این قیاس از حیث مرکب یا بسیط بودن، تابع اخس مقدمتین است (بسیطین را اخس از سایر قضایا در نظر می‌گیریم). اما نتیجه سایر قیاس‌های مرکب از دو صنف متفاوت، متصله لزومی جزئی است. لزومی جزئی که متشکل از نقیض یا عین دو جزء باقی‌مانده می‌باشد که در زیر به تفکیک بیان شده است.

همچنین فرض پذیرش گزاره غیر حقیقی «گاهی این شیء حیوان است یا انسان» به عنوان مانعة الجمع جزئی، و اعمال قواعد تلازم، گزاره لزومی «گاهی چنین است که اگر انسان است، حیوان نیست» را ایجاب می‌کند؛^۱ و حال آنکه متصله مزبور، لزومی نیست. از این رو، نمی‌توان منفصله مزبور را مانعة الجمع جزئی نیز تلقی کرد.

بنابراین علاوه بر پذیرش تمایز در اجزای منفصلات جزئی غیر حقیقی، می‌توان اظهار داشت که این دسته از قضایا به دلیل عدم رفتاری مشابه منفصلات، در حقیقت، منفصله اصطلاحی نیستند. اکنون شایسته است معیار طوسی را در معرفی منفصله جزئی، منحصر به جزئی حقیقی دانسته،^۲ برای تشخیص سایر منفصلات جزئی، معیاری در خور ارائه کنیم؛ چراکه اگر بر تعریف بیان شده در صدر بحث، پافشاری کنیم، علاوه بر عدم تفکیک بین منفصلات جزئی غیر حقیقی، ناچاریم از قاعده مهم تلازم بین منفصلات و متصلات در جزئی نیز دست برداریم و بدین ترتیب، از روش تبدیل مقدمات منفصله به متصله در انتاج قیاس‌های اقترانی شرطی، صرف نظر کنیم.

دقت در موارد فوق ما را به این معیار رهنمون می‌سازد که منفصله جزئی مانعة الخلو، منفصله‌ای است که در آن علاوه بر امکان خاص اطراف (در نفس الامر یا به حسب تصور متصوری)، امکان جمع مقدم (یعنی اولین مؤلفه منفصله) و نقیض تالی (مؤلفه دوم منفصله) در برخی احوال، ممکن باشد. منفصلات جزئی که در آن علاوه بر امکان خاص مزبور، امکان جمع تالی و نقیض مقدم در برخی احوال فراهم است، منفصله مانعة الجمع جزئی است. منفصله جزئی حقیقیه نیز منفصله‌ای است که شامل این دو منفصله باشد.

۱. محقق طوسی، منفصله مانعة الجمع جزئی «گاه بود که زید مباشر قلم بود و گاه بود که مباشر شمشیر بود» را به متصله لزومیه «گاه بود که اگر زید مباشر شمشیر بود، مباشر قلم نبود» برگردانده است (همان: ۲۶۵).

۲. در منفصله جزئی حقیقی، محال بودن جمع و رفع اطراف، ناظر به برخی از احوال شده است؛ بنابراین نمونه‌هایی چون «گاهی این شیء حیوان است یا انسان» و «گاهی این شیء لایحیوان است یا لایانسان» منفصله جزئی حقیقیه نیستند؛ زیرا نمی‌توان حالتی یافت که جمع «حیوان» و «انسان» در اولی، و رفع «لایحیوان» و «لایانسان» در دومی محال باشد.

نکته شایسته ذکر آنکه در آثار طوسی به صراحت سخنی از منفصلات جزئی مرکب به میان نیامده است؛ اما از آنجا که منفصلات جزئی مانعةالجمع و مانعةالخلو، با منفصله حقیقیه منافاتی ندارد، ما آنها را در زمره منفصلات بسیط می‌گنجانیم.

قواعد تلازم بین منفصلات و متصلات در جزئی

بدون تردید آنچه طوسی درباره تلازم بین منفصلات و متصلات بیان کرده، در قضایای کلی صادق است.^۱ در زیر قواعد مزبور را درباره گزاره‌های جزئی، مطابق با ترتیب موجود در اساس الاقتباس (طوسی، ۱۳۶۷: ۱۲۰-۱۲۱)، پیشنهاد می‌کنیم.

اگر در متصله موجبه جزئی لزومی، تالی مساوی مقدم باشد، منفصله جزئی حقیقی ایجابی که از نقیض يك جزء و عین جزء دیگر باشد، لازم مساوی آن خواهد بود؛ چنان که می‌گوییم: «گاهی اگر آفتاب طالع است، روز موجود است»؛ در این صورت، دو قضیه منفصله حقیقیه زیر لازم این گزاره است: ۱- «گاهی چنین است که یا آفتاب طالع است یا روز موجود نیست»؛ ۲- «گاهی چنین است که یا آفتاب طالع نیست یا روز موجود است».

۱. قواعد تلازم بین منفصله و متصله منطبق طوسی را در حالت ایجاب کلی مرور می‌کنیم: اگر شرطیه متصله، لزومی تام باشد، یعنی تالی مساوی مقدم و لزوم از دو طرف باشد، منفصله حقیقی ایجابی که از نقیض يك جزء و عین جزء دیگر باشد، لازم مساوی آن خواهد بود. برعکس، منفصله موجبه حقیقی در صورتی لازم مساوی متصله تام لزومی را واجد است که مقدمش عین يك جزء منفصله و تالی نقیض دیگر جزء آن یا برعکس باشد. اما اگر لزوم متصله، تام نباشد، لازم آن به صورت منفصله غیرحقیقی است و این قضیه یا فقط مانعةالجمع است که تشکیل شده از خود مقدم و نقیض تالی است؛ یا فقط مانعةالخلوی که از نقیض مقدم و خود تالی تشکیل شده است. همچنین اگر منفصله حقیقی نباشد، متصله‌ای که لازم آن است، لزومش تام نخواهد بود. اگر منفصله به صورت مانعةالجمع باشد، مقدم متصله، عین يك جزء و تالی آن، نقیض جزء دیگر است؛ و اگر منفصله به صورت مانعةالخلو باشد، مقدم متصله، نقیض يك جزء و تالی آن، عین جزء دیگر است. تمامی این لوازم منعکس می‌شوند (طوسی، ۱۳۶۷: ۱۲۰-۱۲۱).

لازم منفصله موجب جزئی حقیقی، متصله لزومیه جزئی است که مقدمش عین یک جزء منفصله و تالی، نقیض دیگر جزء آن است و برعکس؛ برای مثال، لازم قضیه «گاهی این شیء لائسان است یا ابیض» گزاره‌های لزومی زیر است: ۱- «گاهی اگر این شیء لائسان است، ابیض است»؛ ۲- «گاهی اگر این شیء ابیض است، لائسان نیست»؛ ۳- «گاهی اگر این شیء لائسان نیست، ابیض است»؛ ۴- «گاهی اگر این شیء ابیض نیست، لائسان است».

اگر متصله لزومیه جزئی به گونه‌ای است که تالی مساوی مقدم نباشد، لازم آن به صورت قضیه منفصله مانعة‌الخلو جزئی است که تشکیل شده از عین یکی از اجزا و نقیض دیگر جزء؛ یا مانعة‌الجمع جزئی است مرکب از نقیض یکی از اجزا و عین دیگر جزء. بنابراین لازم متصله لزومی «گاهی اگر این شیء حیوان است، انسان است» عبارت است از دو منفصله مانعة‌الخلو «گاهی این شیء حیوان است یا لائسان» و «گاهی چنین است که این شیء انسان است یا لائسان» و نیز دو منفصله مانعة‌الجمع «گاهی چنین است که این شیء لائسان است یا انسان» و «گاهی چنین است که این شیء لائسان است یا حیوان»^۱.

همچنین اگر منفصله جزئی به صورت مانعة‌الجمع باشد، لازم آن، متصله لزومیه جزئی است که مقدم آن، عین تالی منفصله و تالی آن نقیض دیگر جزء است؛ مانند «گاهی این شیء انسان است یا حیوان» که لازم آن متصله لزومی «گاهی اگر این

۱. در حالت خاص اگر متصله لزومیه جزئی به گونه‌ای باشد که تالی عام‌تر از مقدم است، لازم آن به صورت قضیه منفصله غیر حقیقی مانعة‌الخلو جزئی یا مانعة‌الجمع جزئی ظهور می‌کند؛ برای مثال، لازم متصله لزومی «گاهی اگر این شیء حیوان است، لائسان است» عبارت است از: چهار منفصله غیر حقیقی «گاهی این شیء حیوان است یا انسان»، «گاهی این شیء لائسان است یا لائسان»، «گاهی این شیء انسان است یا حیوان»، و «گاهی این شیء لائسان است یا لائسان»؛ دو قضیه نخست، مانعة‌الخلو جزئی و بقیه، مانعة‌الجمع جزئی‌اند.

شخص حیوان است، انسان نیست» است.^۱

اگر منفصله به صورت مانعة‌الخلو باشد، لازم آن متصله لزومیه جزئی است با مقدم «نقیض تالی منفصله» و تالی «عین دیگر جزء»؛ مانند «گاهی این شخص یا حیوان است یا انسان»، که لازم آن به صورت این متصله لزومی است: «گاهی اگر این شخص انسان نیست، حیوان است».

نتایج برآمده از پژوهش

در این مقاله تلاش شد که دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی در مورد قضایای منفصله و شرایط سازه‌های آن واکاوی شود. با شواهد و قرائنی که بیان شد، بدین نتیجه رهنمون شدیم که دیدگاه عقل حادی عشر نسبت به دیدگاه کاتبی و پیروانش در ارائه و تحلیل قضایای شرطیه منفصله از انسجام بیشتری برخوردار است. در یک جمع‌بندی نهایی می‌توان برخی نکات مهم اشاره‌شده در متن را به این صورت بیان کرد:

سالبه منفصله و نقیض موجهه آن، از حیث حکم، رفتاری مشابه دارند؛ بنابراین از تحلیل منفصلات سالبه بی‌نیاز هستیم و تنها کافی است به منفصلات موجهه و شرایط اطراف آن پرداخته شود. همچنین نشان دادیم که در منطق طوسی، عناد، شرط لازم منفصله موجهه است؛ بنابراین در آثار طوسی نمی‌توان منفصله را بر اتفاق یا معنایی اعم از عناد و اتفاق حمل کرد.

منفصلات موجهه طی یک تقسیم‌ثنائی، یا حقیقی است یا غیرحقیقی؛ منفصلات

۱. توجه به این نکته حائز اهمیت است که در اینجا نمی‌توان گفت لازم منفصله مانعة‌الجمع جزئی، متصله لزومی است که مقدم آن، عین یکی از اجزاء و تالی آن، نقیض دیگر جزء است؛ چراکه متصله جزئی در حالت ایجابی، دارای عکس نقیض نیست (همان: ۱۸۴). برای مثال نمی‌توان گفت لازم منفصله مانعة‌الجمع جزئی «گاهی این شیء لایحیوان است یا لانسان»، عبارت است از متصله لزومیه جزئی «گاهی اگر این شیء لایحیوان است، انسان است». این خود دلیلی آشکار بر پذیرش تمایز در اجزای منفصلات جزئی است. طوسی نیز در جای خود، لازم منفصله مانعة‌الجمع جزئی «گاه بود که زید مباشر قلم بود و گاه بود که مباشر شمشیر بود» را متصله لزومیه «گاه بود که اگر زید مباشر شمشیر بود، مباشر قلم نبود» معرفی کرده است (همان: ۲۶۵).

غیرحقیقی نیز یا مانعة‌الخلو مرکب است یا غیر مانعة‌الخلو مرکب (که نام مانعة‌الجمع مرکب بر آن نهاده‌اند). مانعة‌الخلو مرکب در حالت ایجاب کلی، منفصله‌ای است که در آن، به امتناع اجتماع طرفین در کذب و امکان اجتماع آن دو در صدق حکم شده است. مانعة‌الخلو بسیط متناظرش، مشروط به امکان اجتماع آن دو در صدق نیست؛ و از این رو، با حقیقیه، قابل جمع است. مؤلفه‌های تمامی این منفصلات در حالت ایجابی، مقید به امکان خاص نفس‌الامری یا تصویری هستند؛ اما سالبه‌های آن، فارغ از این شرط هستند.

در منطق طوسی ترتیب مؤلفه‌ها در منفصلات جزئی غیرحقیقی، از اهمیت خاصی برخوردار است؛ بنابراین مطابق آنچه در متن گذشت، قرارداد می‌کنیم که منظور از مقدم در چنین منفصلاتی، مؤلفه اول و تالی، مؤلفه دوم باشد. همچنین مطابق معیار بیان‌شده، موجبه جزئی مانعة‌الخلو منفصله‌ای است که در آن علاوه بر امکان خاص اطراف، جمع مقدم و نقیض تالی در برخی احوال ممکن باشد. منفصلات جزئی که در آن علاوه بر امکان خاص مزبور، امکان عام جمع تالی و نقیض مقدم در برخی احوال فراهم است، موجبه مانعة‌الجمع جزئی است. موجبه جزئی حقیقی نیز منفصله‌ای است که شامل این دو منفصله باشد.

در آثار طوسی به صراحت سخنی از منفصلات جزئی بسیطه به میان نیامده است؛ اما از آنجا که منفصلات جزئی مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو، با منفصله حقیقیه متناظرش منافاتی ندارد، ما آنها را در زمره منفصلات بسیطه گنجانیم. با این وصف، در آثار طوسی هر جا سخن از مانعة‌الجمع جزئی یا مانعة‌الخلو جزئی باشد، منظور منفصله بسیطه جزئی است.

به تصریح طوسی سالبه منفصله در قوه هیچ منفصله و متصله‌ای نیست. از این رو، آنچه طوسی درباره تلازم منفصلات و متصلات بیان کرده، منحصر به قضایای موجبه است. از طرفی یادآور شدیم که اعمال قواعد مزبور در گزاره‌های جزئی، با عملکرد وی سازگار نیست؛ بنابراین نگارنده بر آن شد تا معیاری برای تلازم بین شرطیات

منفصله و متصله در جزئی، اقتباس کند. در این میان، لازم منفصله مانعة الخلو و مانعة الجمع جزئی به متصله لزومیه از کاربرد بیشتری برخوردار بود که بار دیگر آنها را ذکر می‌کنیم: اگر منفصله به صورت مانعة الخلو باشد، لازم آن متصله لزومیه جزئی است با مقدم «نقیض تالی منفصله» و تالی «عین دیگر جزء»؛ و اگر منفصله جزئی به صورت مانعة الجمع باشد، لازم آن متصله لزومیه جزئی است که مقدم آن، «عین تالی منفصله» و تالی آن «نقیض دیگر جزء» است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین (۱۴۰۴)، *الشفاء (المنطق - القیاس)*، مكتبة آية الله المرعشي، قم.
۲. حلی، جمال‌الدین (۱۳۷۱)، *الجواهر النضید*، چاپ پنجم، انتشارات بیدار، قم.
۳. _____ (۱۴۱۲)، *القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسية*، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.
۴. رازی، قطب‌الدین (۱۳۸۴)، *تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية*، چاپ دوم، انتشارات بیدار، قم.
۵. _____ (بی تا)، *شرح مطالع الانوار فی المنطق*، انتشارات کتبی نجفی، قم.
۶. طوسی، نصیرالدین (۱۳۶۷)، *أساس الاقتباس*، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۷. _____ (۱۳۸۵)، *تعديل المعيار*، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۸. _____ (۱۴۰۸)، *تجريد المنطق*، چاپ اول، انتشارات اعلمی، بیروت.
۹. فارابی، ابونصر (۱۴۰۸)، *المنطقیات للفارابی*، ج ۱، چاپ اول، مكتبة آية الله المرعشي، قم.
۱۰. نبوی، لطف‌الله (۱۳۸۱)، *منطق سینوی به روایت نیکولاس رشر*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.